سبک رفتار

# حق‌الناس‌های نامرئی

## گاهی «حقوق دیگران» را در سایه‌روشن‌های شتاب‌آلود زندگی نادیده می‌گیریم

■ محمد مهر

**ممکن است حواسمان به چیزهایی که از نگاه ما بی‌اهمیت و جزئی هستند نباشد، اما همان چیزی که برای ما کاملاً کم‌اهمیت و جزئی است ممکن است زندگی کسی را نابود کند. آن چیز می‌تواند یک راهنما زدن یا نزدن باشد، یک چک کردن ساده باشد یا نباشد. یک حواس‌پرتی کشنده باشد. کودک که بودم پدرم در جاده تصادف کرده بود، تصادفی که ممکن بود به قیمت جانش تمام شود. وقتی ماشین چپ می‌شود شروع می‌کند به معلق زدن. پدر می‌گفت اگر ماشین یک معلق دیگر هم می‌زد ته دره بودند. ماجرا چه بود؟ تانکر فرسوده‌ای که سوخت حمل می‌کرده نشتی داشته و سوختی که در کف جاده ریخته شده بود جاده را لیز کرده بوده و ناگهان بدون اینکه راننده پیش‌بینی چنین اتفاقی را داشته باشد روی این حجم لیزی رفته بود. پدر می‌گفت سر پیچ از دور دیدم چیزی وسط جاده می‌درخشد. مشکوک شدم و سرعت را کم کردم و با سرعت کم جلو رفتم اما یک ماشین دیگر که نتوانسته بود سرعت خود را کنترل کند بین رفتن به ته دره و کوبیدن به خودروی پدر، دومی را انتخاب کرده بود. از پشت کوبیده بود به خودروی پدر تا سرعتش کاهش پیدا کند؛ به این ترتیب خودروی پدر شروع کرده بود به معلق زدن و در حالی که ماشین با پرتگاه یکی، دو متری بیشتر فاصله نداشته متوقف شده بود. هیچ‌وقت آن خودرویی که با نقص فنی به جاده آمده بود در جریان اتفاقی که افتاده بود قرار نگرفت، اما در حقیقت او مقصر اصلی حادثه بود؛ حادثه‌ای که ممکن بود به قیمت جان آدمی یا آدم‌هایی تمام شود. از اینجا می‌توان فهمید مراعات حقوق آدم‌ها چه ظرایف عجیبی دارد و چه بسا ردپای اکثر ما در تضییع حقوق آدم‌ها وجود دارد.**

■ **پارک کردن به هر قیمتی**

یعنی جا می‌شود؟ نه نمی‌شود. به‌سختی می‌شود. از خیرش بگذریم. اما جای پارک هم نیست. بگذار یک بار امتحان کنیم. این موقعیتی است که گاهی ما در آن قرار می‌گیریم، وقتی در جایی دنبال فضای پارک هستیم و تصادفاً فضایی گیر می‌آوریم که به‌سختی بتوان از آن یک فضای پارک استاندارد بیرون کشید. این یعنی فضای بین دو ماشین تقریباً به اندازه طول ماشین ماست و نه بیشتر، بنابراین مجبوریم بارها عقب و جلو کنیم و چندین و چند بار به سپر عقب ماشین جلویی و سپر جلوی ماشین عقبی بکوبیم تا بلکه برای ماشینمان فضای پارک فراهم کنیم. این کار را مخصوصاً وقتی مطمئن شویم که دو ماشین پارک شده بدون سرنشین هستند و آن حوالی حضور ندارند با خیال راحت انجام می‌دهیم اما در هر حال هر ضربه‌ای که به ماشین پارک شده وارد می‌کنیم خدشه‌ای هرچند جزئی به آن وارد می‌کنیم و درواقع به اموال مردم آسیب می‌زنیم، اما بسیاری از ما در جریان روزمرگی زندگی کاملاً بی‌اعتنا از این موارد عبور می‌کنیم.

■ **نقاشی با گل‌ولای روی لباس‌های عابر پیاده**

یک روز بارانی است. سوار خودرویت شده‌ای و غرق در افکار خودت هستی و حواست نیست با حرکت ماشین تو آب‌هایی که در چاله‌های خیابان جمع شده‌اند روی لباس‌های عابران پاشیده می‌شود. یک عابر هرچقدر سعی می‌کند لباس‌هایش را از معرض گل‌ولایی که چرخ‌های ماشین تو به کناره خیابان می‌پاشد مصون نگه دارد نمی‌شود. عابر انتظار دارد وقتی در هوای بارانی از خیابان عبور می‌کند خودروها سرعت خود را کم و ملاحظه لباس‌های او را کنند اما سرنشینان خودرو غرق در افکار و صحبت‌های خود شده‌اند بنابراین به تنها چیزی که فکر نمی‌کنند لباس‌های عابری است که با گل‌ولای خیابان قرار است نقاشی شود.

■ **نشانی فراموش شده مسافر**

مسافر سوار تاکسی می‌شود و به راننده تاکسی نشانی جایی را می‌گوید که باید پیاده شود. مسافر از او می‌خواهد وقتی به آنجا رسیدند به او اطلاع دهد چون اولین بار است به آن مقصد می‌رود و شناختی از آن مقصد ندارد. راننده خیالش را راحت می‌کند اما راننده همه چیز را فراموش می‌کند و وقتی چند کیلومتر بعد مسافر شک می‌کند تازه راننده تاکسی سرش را می‌خاراند و می‌گوید «ببخشید» و شاید همان ببخشید را هم نمی‌گوید.

■ **قولی که اول صبح به کودک می‌دهی**

صبح وقتی می‌آیی سر کار، کودک چهار، پنج ساله‌ات بیدار می‌شود و می‌گوید بابا! امروز می‌ریم پارک؟ تو هم که اول صبح قبراق هستی قول محکمی به او می‌دهی. عصر که به خانه برمی‌گردی خسته و داغون هستی، روز پرمشغله‌ای را پشت سر گذاشته‌ای بنابراین به خودت حق می‌دهی که زیر قولی که اول صبح داده‌ای بزنی. کودک شروع می‌کند به گریه کردن و قول اول صبح تو را به تو یادآوری می‌کند، اما تو وعده فردا را می‌دهی.

■ **صف‌های دوگانه و سه‌گانه در عوارضی بزرگراه**

آزادراه‌های پرتردد در یکی از تعطیلات تقویمی که انتظار شلوغی و ترافیک بدیهی است و خودروهایی که وقتی به عوارضی می‌رسند جلوی عوارضی صف‌های دوگانه و گاه سه‌گانه تشکیل می‌دهند. تو هم ممکن است در یکی از همین صف‌ها ایستاده باشی. بهانه چیست؟ می‌خواهیم زودتر به مقصد برسیم چون خسته‌ایم، بنابراین به خودمان حق می‌دهیم جلوی هر گیت به جای یک صف، دو یا حتی سه صف تشکیل بدهیم بدون اعتنا به بوق ماشین‌هایی که در صف قانونی خود ایستاده‌اند و البته بی‌اعتنایی رانندگانی که ترجیح می‌دهند به روی خود نیاورند.

■ **عادت شیک دیر رسیدن به سر قرار**

جلسه‌ای در گوشه‌ای از شهر در یک شرکت یا سازمان تشکیل شده است اما افرادی که باید به جلسه می‌رسیده‌اند هنوز نرسیده‌اند. این جلسه می‌تواند یک نشست کاری، عقد یک قرارداد یا یک جلسه سخنرانی علمی، یا نه، یک جلسه دوستانه باشد. معمولاً در چنین جلسه‌هایی یک بهانه شیک هم وجود دارد: «تهران را که می‌شناسید، همیشه ترافیک است.» انگار نه انگار که عده‌ای در همین تهران زندگی می‌کنند و از قضا صاحب هلی‌کوپتر یا تاکسی هوایی یا امکانات «غیب کن، ظاهر کن» هم نیستند. فرق آنها با کسانی که ترجیح می‌دهند دیر به سر قرارها برسند این است که برای جلسه و آدم‌هایش احترام قائلند، بنابراین ترجیح می‌دهند چند دقیقه یا حتی نیم ساعت زودتر به سر قرار برسند تا اینکه سر وقت به قرار نرسند. افراد زیادی در جامعه ما هستند که به خاطر تحصیلات یا تخصص یا هر شاخصه‌ای که آنها را ممتاز می‌کند به خود حق می‌دهند به‌راحتی قول و قرارهایشان را نادیده بگیرند. شما نوبت دندانپزشکی دارید و یک ربع قبل از زمانی که به شما اختصاص داده شده در مطب یا کلینیک حضور دارید اما دندانپزشک با یک ساعت تأخیر می‌رسد و لزومی هم نمی‌بیند که از شما عذرخواهی کند.

■ **تبلیغات اغواگرانه و حق مصرف‌کننده**

تلویزیون یک محصول درمان ریزش مو را تبلیغ می‌کند که در آن از قول وزارت بهداشت گفته می‌شود این محصول می‌تواند به رشد مجدد موها کمک کند. افرادی که در این تبلیغ به عنوان استفاده‌کنندگان از این محصول سخن می‌گویند نشانه‌های رضایت از چهره‌شان فوران می‌کند و با خوشحالی می‌گویند اعتمادبه‌نفس از دست‌رفته‌شان دوباره برگشته است و در مدت کوتاهی با استفاده از این محصول، صاحب موهایی پرپشت شده‌اند. وزارت بهداشت اطلاعیه می‌دهد و ادعای صاحبان این تبلیغ را زیر سؤال می‌برد و می‌گوید این محصول فقط یک تقویت‌کننده و در رده محصولات زیبایی و نه درمانی است اما درنهایت تبلیغ ادامه می‌یابد. در این میان حقوق هزاران انسانی که با هدف تأثیر این محلول آن را خریداری می‌کنند چه می‌شود؟ مثال‌ها در این باره فراوان هستند. معمولاً محتوای ارائه شده تبلیغ‌ها درباره تأثیر یک جنس و کالا اغراق‌آمیز است. فرق نمی‌کند آن کالا یک آبمیوه صنعتی باشد یا نه فاصله میان شکل واقعی یک بستنی عروسکی با تصویر آن روی بسته‌بندی. به هر حال همیشه فاصله‌ای بین واقعیت و نمایش آن در تبلیغات وجود دارد. ادعایی در تبلیغات طرح می‌شود، در حالی که محصول واقعی عموماً نمی‌تواند آن ادعا را نمایندگی کند. صاحبان آموزشگاه‌ها و مؤسسات کنکور عموماً از کسانی که در آزمون کنکور، رتبه‌های برتر آورده‌اند به عنوان سند حقانیت خود استفاده می‌کنند و صحنه به گونه‌ای نمایش داده می‌شود که انگار این چهره‌ها با استفاده از کتاب‌ها یا کلاس‌های این مؤسسات به آن موفقیت رسیده‌اند، در حالی که آنها در واقعیت نان هوش، استعداد و پشتکار خود را می‌خورند. این همان ترفندی است که شرکت‌های تولیدکننده لوازم آرایشی و زیبایی، رژیمی و ورزشی به کار می‌گیرند. تصویر زنان زیبا و خوش‌سیما یا مانکن‌ها روی این محصولات نقش می‌بندد، انگار اگر خریدار از آن رنگ مو، محصول رژیمی یا دستگاه ورزشی استفاده کند دقیقاً شبیه آن مانکن خواهد شد، درحالی که واقعیت آن است که این شرکت‌ها با مانکن‌ها یا ورزشکارها یا ستاره‌ها قرارداد بسته‌اند که این وهم را در ذهن خریداران ایجاد کنند و البته همچنان فریب در حوزه تبلیغات یک عنصر کلیدی و تعیین‌کننده است، چون اگر موشکافانه به داستان نگاه کنیم می‌بینیم در تار و پود اکثر تبلیغات، اغواگری موج می‌زند.

■ **حق توست که با خیال راحت عبور کنی اما...**

وقتی چراغ عابر پیاده قرمز است مثل آب خوردن از خیابان رد می‌شوی و بخشی از ترافیک غیرعادی و درگیری اعصاب و روان را در شهر پدید می‌آوری. این حق راننده است وقتی چراغ عابر قرمز است بتواند با خیال راحت از تقاطع عبور کند اما تو این حق را از او سلب می‌کنی. برعکس این قضیه هم صادق است، وقتی چراغ عابر سبز است اما موتورسیکلت‌ها بی‌اعتنا به این حق تو روی خط عابر پیاده ویراژ می‌دهند و با اینکه طبق قانون حق عبور به تو داده شده است همچنان دل‌نگران هستی و نمی‌دانی با این وضعیت چه کار باید کنی. ظاهراً حق عبور به تو داده شده است، اما در عمل این حق به تو داده نشده است، بنابراین دچار تناقض می‌شوی.

■ **نقره داغ شدن در شکاف‌های قانون**

در شهرهای پیچیده‌ای که ما زندگی می‌کنیم شکاف‌هایی وجود دارد که عملاً قانون درباره آن شکاف‌ها ساکت است و در همین شکاف‌هاست که حق مردمان عادی تضییع می‌شود. منظورم از مردمان عادی کسانی هستند که عموماً به فضاهای گران و مسافرت‌های خارجی و تفریح‌های آنچنانی دسترسی ندارند. یک شهروند عادی به چه تفریحی دسترسی دارد؟ به اینکه دست زن و بچه‌اش را بگیرد و بخواهد آنها را مهمان یک بستنی کند. اما از آنجایی که اغلب شهروندان در یک شهر از طبقه متوسط هستند این نوع تفریح‌ها هم عموماً شلوغی‌های خود را دارد؛ مخصوصاً اگر بخواهی آن بستنی را جایی بخوری که قیمت منصفانه‌ای دارد شلوغی و ازدحام بیشتر خواهد بود، بنابراین برای یک بستنی مجبوری جریمه شوی. پلیس از یک منظر درست می‌گوید، تو نباید ماشینت را دوبله پارک کنی، بنابراین پلیس به خودش حق می‌دهد به اندازه چند برابر پول یک بستنی تو را جریمه کند. اما صبر کنید، آیا این همان شکاف‌های قانونی نیست؟ چرا پاتوق‌های تفریح نباید به گونه‌ای ساخته شود که یک شهروند عادی هم بتواند در امنیت از آنها استفاده کند. چرا دستگاه‌ها توجهی به شکاف‌هایی که در آنها حقوق شهروندان تضییع می‌شود ندارند؟ اگر من نباید خودروی خود را دوبله نگه دارم، که درست هم هست، آیا نباید آن سوی داستان را هم ببینیم؟ یعنی چرا پاتوق‌های تفریح ارزان و... عموماً فاقد فضای پارکینگ هستند؟ یعنی شهرسازان و مدیران نباید در برابر امنیت فکری شهروندان به عنوان یک حق طبیعی پاسخگو باشند؟

■ **نادیده انگاشتن حقوق دیگری و تکالیف خود**

در هر رابطه‌ای میان طرفین حقی و تکالیفی وجود دارد که گاه افراد به‌سادگی و سهولت آن را نادیده می‌گیرند. خانواده‌ها از همان کودکی باید آرام آرام این حقوق و تکالیف را در ذهن فرزندان خود جا بیندازند که با حقوق خود و طرف مقابل آشنا شوند. اگر افراد عادت کنند از حقوق رابطه خود استفاده کنند اما تکالیف رابطه خود را به جا نیاورند در آن صورت آن حق‌الناس، نامرئی انگاشته شده است. درواقع یکی از گرفتاری‌های امروز جامعه ما و جوامع بشری، ظهور و رشد انسان‌هایی است که به حقوق خود یک‌طرفه نگاه می‌کنند؛ مثلاً انتظار دریافت حمایت از جانب دیگران در قالب حقوق خود را دارند اما در مقابل نمی‌خواهند برای دیگران حقوقی متصور باشند و در مقابل، از دیگران حمایت کنند یا خدمتی ارائه نمایند.

■ **اینجا هم نمی‌توانیم سیگار بکشیم؟**

رفته‌ای نشسته‌ای روی نیمکتی در پارک، این حق طبیعی توست که از هوای سالم پارک استنشاق کنی. هنوز نفسی تازه نکرده‌ای که متوجه دود آزاردهنده سیگار می‌شوی. کسی دو نیمکت آن طرف‌تر سیگار می‌کشد و جهت باد طوری است که حجم دودی که در ریه‌های تو فرو می‌رود احتمالاً بیشتر از حجم دودی است که به ریه‌های فردی که سیگار می‌کشد می‌رود. اگر بروی اعتراض کنی چه خواهی شنید؟ با اعتراض خواهد گفت: اینجا هم نمی‌توانیم سیگار بکشیم؟ شما بگویید کجا سیگار بکشیم؟ بلند می‌شوی و جایت را عوض می‌کنی به امید اینکه جایی پیدا خواهی کرد که به سرنوشت این نیمکت دچار نشود.

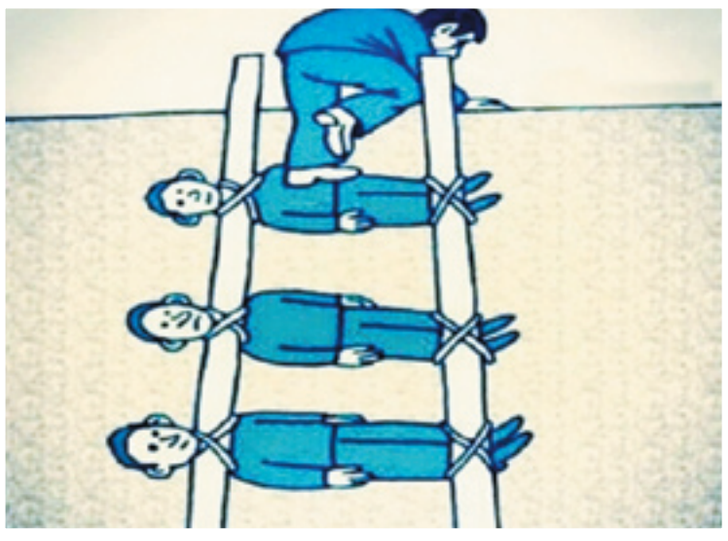

> در هر رابطه‌ای میان طرفین حقی و تکالیفی وجود دارد که گاه افراد به‌سادگی و سهولت آن را نادیده می‌گیرند. خانواده‌ها از همان کودکی باید آرام آرام این حقوق و تکالیف را در ذهن فرزندان خود جا بیندازند که با حقوق خود و طرف مقابل آشنا شوند. اگر افراد عادت کنند از حقوق رابطه خود استفاده کنند اما تکالیف رابطه خود را به جا نیاورند در آن صورت آن حق‌الناس، نامرئی انگاشته شده است

سبک مراقبت

# زمین سوخته، تنها گزینه آیندگان؟!

## اگر موازانه مصرف و تولید به‌هم بخورد فاجعه‌ای در راه خواهد بود

**احتمالاً این حکایت معروف را شنیده‌اید که روزی حاکمی به پیرمردی برمی‌خورد که در حال کاشت نهال گردو بوده و از آنجایی که گردو درختی است که سال‌ها طول می‌کشد برگ و بار بدهد حاکم شگفت‌زده از پیرمرد می‌پرسد تو به چه امیدی این درخت را می‌کاری؟ تو که معلوم نیست تا عصر امروز هم دوام بیاوری، حالا اگر جوان بودی این کارت توجیه و منطقی داشت و پیرمرد در جواب آن حاکم سخن نغزی می‌گوید که امروز صورت یک ضرب‌المثل را یافته است: «دیگران کاشتند و ما خوردیم؛ ما بکاریم و دیگران بخورند.»**

**اما فرق این نگاه حکمت‌آمیز و انسانی با نگاهی که می‌گوید آدم یک بار به دنیا می‌آید بنابراین باید حداکثر لذت را از زندگی ببرد در این است که در نگاه اول ما به موازنه‌ای بین حقوق و تکالیف خود رسیده‌ایم بنابراین پیرمرد با خود می‌گوید من در برابر آنچه مصرف کرده‌ام مسئول هستم و باید موازنه‌ای بین تولید و مصرف برقرار کنم؛ از سویی نگاه او به تولید کردن منفعت‌گرایانه و خودخواهانه هم نیست، بنابراین درختی را می‌کارد که به احتمال زیاد خود او از میوه‌اش نخواهد خورد، اما در نگاه منفعت‌گرایانه و فردی اولاً موازنه‌ای بین حقوق و تکالیف وجود ندارد و افراد سعی می‌کنند که صرفاً از حق خود سخن بگویند بی‌آنکه این حق با تکالیف و مسئولیت‌هایی به توازن برسد و در ثانی نگاه منفعت‌گرایانه و خودمحور اجازه نمی‌دهد فرد دست به فعالیت‌های عام‌المنفعه بزند.**

■ **مهمان‌هایی که ادب مهمانی را مراعات نکردند**

تصور کنید شما به یک مهمانی دعوت شده‌اید. در این مهمانی خوراکی‌ها و نوشیدنی‌هایی فراهم شده است. میزبان، مهمان‌ها را راحت گذاشته اما در همان آغاز مهمانی به آنها گفته است که به غیر از شما مهمان‌های دیگری هم هستند که قرار است در ساعات بعدی به مهمانی ملحق شوند یا اینکه در روزها یا هفته‌های آینده به این مهمانی خواهند آمد، بنابراین طبیعی است که آنها هم سهمی در آن فضاها و خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها خواهند داشت، اما کسانی که به مهمانی رسیده‌اند به‌سرعت آن تذکر میزبان را فراموش می‌کنند، بنابراین طوری رفتار می‌کنند که انگار جز خودشان کسی دیگر به مهمانی دعوت نشده است و فقط آنها هستند که قرار است از این مهمانی لذت ببرند و از وسایل پذیرایی آن استفاده کنند. معلوم است که با این نگاه نوعی شلختگی در رفتارهای مهمانان دیده می‌شود.

آنها بسیار بیشتر از حقی که در مهمانی دارند از وسایل آن استفاده می‌کنند و به نوعی دست به غارت می‌زنند. مثلاً درختانی در آن باغ وجود دارد که میوه‌های گوناگون داده‌اند. آن مهمانان از این درخت‌ها بالا می‌روند و میوه‌های رسیده و نرسیده را می‌چینند، بعد هم که درخت میوه‌هایش را از دست می‌دهد با خودشان می‌گویند این درخت دیگر به درد نمی‌خورد، بنابراین می‌توانیم آن را قطع کنیم و در محل درخت برای خودمان یک اتاقک یا آلاچیق بسازیم تا عیشمان تکمیل شود، درصورتی که اگر آن مهمان‌ها بهوش بودند و صرفاً به تمتع حداکثری خود فکر نمی‌کردند وقتی قرار بود مثلاً از درخت زردآلو میوه بچینند فقط زردآلوهای رسیده را می‌چیدند و اجازه می‌دادند که مهمان‌های بعدی که از راه می‌رسند به آن زردآلوهای باقیمانده دسترسی داشته باشند.

به این ترتیب زردآلوهای کال بی‌جهت تلف نمی‌شدند و با حضور مهمان‌های جدید می‌رسیدند. از سوی دیگر حتی اگر همه زردآلوهای درخت رسیده و چیده شده بود باز مهمان‌ها این درخت را یک موجود بی‌مصرف نمی‌دیدند چون با خودشان می‌گفتند سال دیگری هم خواهد بود. حتی اگر ما اینجا نباشیم سال دیگری خواهد رسید و مهمان‌های دیگری اینجا خواهند بود، بنابراین حق آنهاست که در سال بعد از محصول این درخت استفاده کنند.

■ **اخلاق دیوصفتی که دنبال لذت حداکثری است**

متأسفانه با دامنگیر شدن نگاه منفعت‌طلبانه و لذت‌جویانه در زندگی بشر امروز، حقوق آیندگان به‌راحتی نادیده گرفته می‌شود. در آن صورت فرقی میان ما و جنایتکارانی که در عقب‌نشینی خود، زمین سوخته را در اختیار نیروهای مقابل قرار می‌دهند چه خواهد بود؟ اگر ما به گونه‌ای از مواهب زمین بهره‌برداری کنیم که عملاً یک زمین سوخته در اختیار نسل‌های بعد قرار دهیم آیا تفاوتی با جنایتکارها خواهیم داشت؟ امروز با وجود تصریح قانون در پرهیز از دست‌اندازی به اراضی ملی، جنگل‌ها و منابع طبیعی می‌بینیم متأسفانه این اراضی با سرعت عجیبی رو به ویرانی می‌رود. چرا؟ چون عده‌ای فراموش کرده‌اند که قرار است بعد از آنها هم کسانی دیگر به این مهمانی بیایند و از مواهب این زندگی برخوردار شوند، بنابراین آنها به‌سادگی آب خوردن و با توجیه‌های خاص خودشان زمین‌های ملی را تبدیل به ویلاهای شخصی می‌کنند. آنها درختان را قلع و قمع می‌کنند، خاک حاصلخیز مراتع را از بین می‌برند و دریا و کوه را تصرف می‌کنند چون فقط به لذت حداکثری خود می‌اندیشند. این انسان که صرفاً به منافع چندروزه خود می‌اندیشد البته که انسان اندیشمند و دوراندیش و الهی نیست و این اخلاق دیوصفت را از فرهنگ و آموزه‌های بومی ما به ارث نبرده و آن را از آموزه‌های اخلاق ولنگاری گرفته که معتقد است یک بار به دنیا می‌آیی بنابراین باید به لذت حداکثری برسی.

■ **انسان علوی، قلیل المونه و کثیرالمعونه است**

واقعیت آن است که صرفاً نمی‌توان از مسئولان قضایی و قانونگذار و... در این باره انتظار معجزه داشت، همچنان که می‌بینیم با وجود تصریح همه مسئولان عالیرتبه کشور، سیل ویرانی‌ها در این حوزه‌ها بسیار گسترده است. ما نیاز داریم نسل‌های امروز در برابر مسئولیت خود نسبت به نسل‌های آتی واقف شوند، نیاز داریم اندیشه اخلاق‌مدارانه و مسئولیت‌محور «دیگران کاشتند و ما خوردیم، ما بکاریم و دیگران بخورند» در این سرزمین از نو ریشه بدواند.

نیاز داریم که به توازنی درباره حقوق و تکالیف خود برسیم، در غیر این صورت متأسفانه نمی‌توان به این حجم از ویرانی‌هایی که به‌واسطه حاکمیت نوعی از اخلاق لذت‌جویی حداکثری و خودمحورانه به وجود آمده فائق آمد.

ما نیاز داریم انسان‌هایی در این سرزمین پرورش یابند که نه تنها در ذهن آنها دو کفه تولید و مصرف به موازنه برسند بلکه همچنان که امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید «مؤمن کم استفاده می‌کند و بهره بیشتری می‌دهد» شاهد حضور انسان‌های علوی باشیم که قلیل‌المونه و کثیرالمعونه‌اند، کم استفاده می‌کنند و بیشتر بهره می‌دهند.

> با دامنگیر شدن نگاه منفعت‌طلبانه و لذت‌جویانه در زندگی بشر امروز، حقوق آیندگان به‌راحتی نادیده گرفته می‌شود. اگر ما به گونه‌ای از مواهب زمین بهره‌برداری کنیم که عملاً یک زمین سوخته در اختیار نسل‌های بعد قرار دهیم آیا تفاوتی با جنایتکارها خواهیم داشت؟